

زن در ادبیات کهن

دکتر بتول فخراسلام

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد نساپور

می‌آورد، وصف‌هایی سرشار از احترام و تحسین را نیز با آن همراه کرده است. نگاه محترمانه‌ی فردوسی به «مهربان یارش» که «جفت نیکی‌شناس» شاعر هم هست، در آغاز داستان «بیژن و منیژه» چشم‌گیر است.

توصیف‌های فردوسی درباره‌ی زنان **شاهنامه** قابل تامل است. او «فرانک» را «پاک‌مغز»، «خردمند» و «فرخنده» می‌خواند. (ج ۱، ص ۵۸) و همسر رستم «تهمینه» را «خردمند» و «پاکدامن» می‌شناساند. (ج ۲، ص ۱۷۴) «فری‌گیس» از زبان «پیران» این‌گونه معرفی می‌شود. هنرها و دانش ز اندازه بیش خرد را پرستار دارد به پیش (شاهنامه، ج ۳، ص ۹۵)

«سیندخت» هوشمندترین شخصیت **شاهنامه** است. زنی که نه تنها در مقام مادر و همسر که در روابط اجتماعی و سیاسی نیز سفیری موفق است.

فردوسی، زنان را در **شاهنامه** جز در یکی دو مورد خاص، وفادار به همسر خویش می‌نماید و این مردان هستند که در پیوند، پیمان‌شکنی می‌کنند و همسران دیگری برمی‌گزینند. با توجه به پایگاه والای «خرد» در جهان‌بینی فرزانه‌ی توس، توصیف زنان به خردمندی، دانش‌پویی و هنرمندی نشان از ارزشمندی زن در نگاه فردوسی دارد که خود آینه‌ی از جهان‌بینی اساطیری و باستانی ایران را در خود فشرده است. فردوسی سر از آسمانه‌ی ادبیات به آسمان روشنگری فرا می‌برد و در یک بیت باور خود را درباره‌ی مرد و زن و جنس‌گرایی آشکار می‌سازد:

چو فرزند را باشد آیین و فر

گرامی به دل بر، چه ماده چه نر

(شاهنامه، ج ۱، ص ۹۰)

از فردوسی و قرن چهارم هجری که بگذریم، سنایی غزنوی نیز با وجود تاثیرپذیری از اجتماع مردسالار ایرانی، گاه در قالب تمثیل‌های **حديقة الحقیقة** نگاهی نیکو به زن دارد. به‌عنوان نمونه از توکل پیرزنی به خدا این‌گونه سخن می‌گوید:

زالکی کرد سر برون ز نهفت

کشتکِ خویش خشک دید و بگفت

□ ادبیات، قلمرو تجربه‌هاست. باور این واقعیت است که زندگی بامعناست و معنای زیستن را در هر فرهنگی از ادبیات آن فرهنگ، باید جست؛ چرا که ادبیات، نماد فرهنگ است و نمود جامعه‌ی بشری در گذر روزگاران. روش و منش هر ملیتی، اخلاق پسندیده و ناپسند در هر فرهنگی، آیین و رسوم هر قومی، دین و بینش مذهبی هر گروهی، نوع فرمانروایی و نظام سیاسی هر کشوری و در یک سخن، فرهنگ هر سرزمینی در ادبیات آن سرزمین پدیدار می‌گردد.

زن در ادبیات کهن فارسی با دو چهره‌ی متفاوت نمایان شده است. فراموش نکنیم جامعه‌ی ایرانی، جامعه‌ی مردسالار بوده است و عرف اجتماعی بر بینش عمومی سایه‌گستر بوده است. لیک نیاکان گذشته‌های دور ایران، برای جنس زن، واژه‌ی «زن» را برگزیدند. زن به معنای «زندگی» و «زاینده‌گی» است. این واژه در مقابل واژه‌ی «مرد» به معنای «میرا» و «مرگ‌پذیر» قرار می‌گردد و گزینش این واژه، نشانگر جایگاه ارزشی زن در جهان‌بینی باستانی ایران است.

بازتاب این جهان‌بینی در **شاهنامه**ی فردوسی، شاهکار فرزانه‌ی توس پدیدار می‌شود. جای بسی شگفتی است که گاه، ناگاهانه گروهی در خوارداشت زن، به بی‌تی‌گریز می‌زنند که به فردوسی منسوب می‌گردانند و حال آن‌که این بیت پُرآوازه‌ی:

زن و ازدها هر دو در خاک به

جهان پاک از این هر دو ناپاک به

متعلق به **شاهنامه**ی فردوسی نیست.

آن‌چه مسلم است گفتارهای تبعیض‌آمیز درباره‌ی زن در **شاهنامه**، نه از زبان و نگرش فردوسی که از زبان شخصیت‌های داستان در مواقع خاص است. برای نمونه «سودابه» و کارکردهای نابخردانه و هوس‌آلودش برای هر عقل سلیمی ناپسند است و یا کارکرد «منیژه» در ارتباط با «بیژن» برای پدر منیژه «افراسیاب» چندان خوشایند نیست و به همین جهت می‌گوید:

کرا از پس پرده دختر بود اگر تاج دارد بداختر بود

(شاهنامه، ج ۵، ص ۲۳)

جز در این‌گونه موارد، فردوسی هرگاه از زن سخن به میان

کای هم آن نو و هم آن کهن

رزق بر توست هرچه خواهی کن...
مرد نبود کسی که در غم خور

در یقین باشد از زنی کم‌تر
(حدیقه، ص ۱۰۷)

در تمثیلی دگر از زنی سخن می‌گوید که با این وصف شناسانده می‌گردد: «آن چنان زن ز مرد به دانش». (حدیقه، ص ۳۹۹) این زن به مردی که در طواف چشم به وی می‌دوزد، سرزنش‌آمیز می‌گوید:

ویحک از خالقت نیاید شرم

که به یک‌سو فکنده‌یی آزرم؟

مرد را شرم به به هر کاری

نیست چون شرم مر تو را یاری

(حدیقه، ص ۳۹۹)

سنایی در حکایتی دیگر از زنی می‌گوید که هر روز، بامداد، فرزندان را از کوفه به سوی کربلا می‌ایستاند و به اطفال می‌گفت که باد نیکوی کربلا را ببوید و

پیش‌تر زان که در شود در شهر

برگرید از نسیم مشهد، بهر

(آب آتش فروز، ص ۴۴)

و سپس شاعر می‌گوید:

من غلام زنی که از صد مرد

قدر میرحسین بشناسد

(آب آتش فروز، ص ۴۴)

به نظر می‌رسد دیدگاه منفی درباره‌ی زن، خاستگاه در باوری دارد که طبق این باور، زنان جوان موجب گمراهی مردان و یا جامعه می‌گردند و باید با انتقال باورهایی تبعیض‌آمیز و تحقیرآلود به اجتماع، به گونه‌یی از توجه جامعه رانده شوند. این که مادران در آثار نثر و نظم ما همیشه جایگاهی نیک داشته‌اند، گواه خوبی بر این مدعاست. دست کم در آثار سنایی این مادران و پیران و زنان سال‌خورده هستند که پاک و نیکو هستند و زن در تمثیل «طواف کعبه» استثناست.

زن جایگاهی والا در عرفان اسلامی دارد. ابن عربی زن را سیمای خالقیت پروردگار می‌داند. بسیاری از باورهای ابن عربی در آثار عرفان ایرانی تجلی یافته است؛ مولوی بلخی عارف پُرآوازه‌ی ایرانی می‌فرماید:

گفت پیغمبر که زن بر عاقلان

غالب آید سخت و بر صاحب‌دلان

باز بر زن جاهلان غالب شوند

کاندر ایشان خوی حیوانی‌ست بند

پرتو حق است زن، معشوق نیست

خالق است او گویا مخلوق نیست

(مثنوی، ص ۱۱۳)

مولوی در داستان «خلیفه و اعرابی» باورهای خود را درباره‌ی زن

این‌گونه می‌نمایاند:

زُین للناس حق آراستست

ز آن‌چه حق آراست چون دانند جَست

چون پی یسکن الیهاش آفرید

کی تواند آدم از حواً برید

رستم زال ار بود وز حمزه بیش

هست در فرمان، اسیر زال خویش

آن‌که عالم بنده‌ی گفتش بُدی

کَلَمینی یا حمیرا می‌زدی

ظاهراً بر زن چو آب ار غالبی

باطنا مغلوب و زن را طالبی

(مثنوی، دفتر اول، ص ۱۱۲)

در همین قرن، سعدی شیرازی گرچه در بوستان و گلستان گاه تحت تاثیر شرایط تاریخی و اجتماعی، زن را طبق عرف قابل قبول آن روزگار معرفی می‌کند، لیک در غزلیات خود که بیش‌تر آن‌ها خطاب به زن سروده شده، وصف‌هایی آکنده از زیبایی، والایی و ژرفایی احساس نسبت به زن دارد:

نگویم آب و گل است آن وجود روحانی

بدین کمال نباشد جمال انسانی

اگر تو آب و گلی آن چنان که سایر خلق

گل بهشت مَخمر به آب حیوانی

(کلیات، ص ۷۱۵)

سعدی در دو حکایت بوستان، یکی دختر حاتم که اسیر سپاه رسول می‌گردد، تصویری شایسته از زن می‌آفریند و نیز در حکایت دیگر از زنی عاقل سخن می‌گوید:

به دهقان نادان چه خوش گفت زن

به دانش سخن گوی یا دم مزن

(کلیات، ص ۳۲۷)

سعدی گرچه زن خوب خوش طبع را رنج و بار می‌خواند، لیک خود اقرار می‌کند که:

کسی را که بینی گرفتار زن مکن سعدیا طعنه بر وی مزن

تو هم جور بینی و بارش کنی اگر یک سحر در کنارش کنی

(کلیات، ص ۳۳۸)

سعدی زنان زیبارو و «شاهد» را خانه‌کن معرفی می‌کند و پند می‌دهد که «برو خانه آباد گردان به زن» و مرد را به وفاداری به زن سفارش می‌کند:

مکن بد به فرزند مردم نگاه که فرزند خویشات بر آید تباه

(کلیات، ص ۳۴۰)

در دیوان غزلیات «حافظ» شیرازی بیتی است که به اعتقاد بعضی ادب‌پژوهان، خطاب به زن گفته شده است:

الحق که بر آفرینش خود نازد ایزد، چو تماشای جلال تو کند

شاید بی‌راه نباشد گریزی به شعر شاعر پارسی‌گوی اقبال لاهوری

بزنیم؛ آن‌جا که می‌گوید:

مردان و قربانیان!

یادای از

دکتر محمد جواد یوسفیان

دکتر سعید خیرخواه

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد کاشان

واژه‌ی مرداد به لحاظ ساختار اساطیری، ژرف‌ساختی پرمعنا و رمزآلود دارد، چنان‌که فرشته‌ی نامیرایی و جاودانگی را با نام مرداد می‌شناسیم و خود واژه هم به معنای بی‌مرگی یا جاودانگی (= اَمُرداد) می‌باشد. این تقدس و رازناکی واژه، ناخودگاه انسان را به حوادث و رویدادهای مهم این ماه سوق می‌دهد. چنان‌که مهم‌ترین و ماندگارترین حادثه‌ی سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران زمین در این ماه روی می‌دهد. گویی شدت سوز گرمای استبداد و خفقان آن چنان به اوج رسیده بود که دیگر جایی و زمانی برای تأخیر وجود نداشت! چهاردهم مردادماه روز امضای فرمان مشروطیت و به تعبیری جشن مشروطیت در این ملک کهن سال و رازآلود است. همان‌گونه که در اساطیر مرگ و حیات خورشید و ماندگاری جهان وابسته به این فرشته (= امرداد) بود. چه خورشید در این ماه به اوج گرما و درخشش خود می‌رسد و می‌توان به زیبایی تمام نشان داد که نماد ملی ایرانیان یعنی درفش کاویانی با علامت ویژه‌ی «شیر و خورشید سرخ»، وابسته به همین ماه و همین فرشته است.

زیرا خورشید در برج اسد (= شیر) بیش‌تر این نورافشانی را دارد و بدین ترتیب مهم‌ترین نماد و نشان آیین میترائیسم ایرانی شکل می‌گیرد. هرچند باورهای خرافی و خلاف خرد در دنیای امروز جایگاهی ندارند، اما به هر جهت ذهن وهم‌پرداز و خیال‌آفرین انسانی، همواره به دنبال سرنخ‌ها و بهانه‌هایی است تا کار و کردار خویش را با توسل به آویزه‌ها و آموزه‌های فرهنگی و ملی به گونه‌ی اصیل و ریشه‌دار رقم بزند و این کارکرد ناخودآگاه و غیرقابل پیش‌بینی همواره به شکل اساطیر زنده در فرهنگ ملل مختلف جهان کارایی ویژه‌ی داشته است. بویژه در فرهنگ ایران زمین که تمامی پایه‌ها و مایه‌های ذهنی و فلسفی و علمی خویش را به گونه‌ی وابسته به اساطیر می‌داند، بسیار مهم و قابل توجه می‌باشد.

باری هدف از طرح این مقدمه آن بود که به لحاظ اهمیت خاص مردادماه و بویژه چهاردهم مرداد روز جشن مشروطیت به حادثه‌ی مهم یعنی درگذشت استادی بزرگ و بی‌نظیر در عرصه‌ی فلسفه و جامعه‌شناسی و تاریخ تمدن اسلامی اشاره کنیم. به حق دکتر محمدجواد یوسفیان را با توجه به آثار و فعالیت‌های علمی و فلسفی می‌توان «فرزند معنوی مشروطیت» نامید. دکتر محمدجواد یوسفیان، یک عمر با برکت را در راه علم و دانایی و هدف اصلی مشروطیت یعنی آگاهی و بیداری ایرانیان قلم و قدم زد. و سرانجام در روز چهاردهم مردادماه یک‌هزار و سیصد و هشتاد و دو با همان آرمان و آرزوی حقیقی خویش یعنی تحقق بنیادهای علمی و فرهنگی مشروطیت بدرود حیات گفت و به معبود جاودانی پیوست. روحش شاد و راهش مستدام باد.

زن نگه‌دارنده‌ی نار حیات
فطرت او لوح اسرار حیات
آتش ما را به جان خود زند
جوهر او خاک را آدم کند
ارج ما از ارجمندی‌های او
ما همه از نقش‌بندی‌های او
حق تو را دادست اگر تاب نظر
پاک شو قدسیّت او را نگر
(کلیات، صص ۳۰۸ - ۳۰۹)

نه فقط در آثار نظم که سیمای زن و دوگانگی این چهره، در آثار نثر فارسی نیز هویداست. در تاریخ بیهقی، تصویر ماندگار مادر «حسنک وزیر» با سخنان خردمندانه‌اش بسیار چشم‌نواز است. هم‌چنین مادر عبدالله زبیر در توصیف بیهقی - به راستی - ماندنی و احترام‌آمیز است.

در کلیله و دمنه مادر شیر و برخوردهای بخردانه و آگاهی همه‌جانبه‌اش نسبت به زمان، مکان و شخصیت‌ها و نوع رهنمونی فرزندش - در رویارویی با «دمنه» - نشان از درایت و درک زن دارد. به‌هر حال حیوان‌های داستان کلیله و دمنه، هر یک استعاره از جنسیت، شخصیت و گروه اجتماعی‌ست. در باب «بوزینه و باخه» زن باخه استعاره از زنان با سیاستی‌ست که برای حفظ همسر به مکر دست می‌بازند و چاره‌ی جز مکر ندارند! در هر حال، پژوهش در این باب، دامنه و گستره‌ی بیش‌تری می‌خواهد و این اشاره‌های فهرست‌وار تنها می‌تواند ذهن آدمی را معطوف به این واقعیت کند که ارزیابی درباره‌ی باورهای ادبی و اجتماعی یک سرزمین منوط به کاوش‌های جامعه‌شناختی و تاریخی عمیقی‌ست و گاه باید بازنگری در بعضی مولفه‌های فرهنگی و ادبی خود را با سعه‌ی صدر پذیرا باشیم. ■

منابع

- ۱- فردوسی، شاهنامه‌ی فردوسی، براساس چاپ مسکو، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، نشر قطره، ۱۳۷۹.
- ۲- سنایی، حدیقة الحقیقة، به کوشش مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ۳- اشرف‌زاده، رضا، آب آتش فروز، انتشارات جامی، ۱۳۷۵.
- ۴- سعدی، کلیات سعدی، انتشارات نگاه، ۱۳۷۳.
- ۵- مولوی، مثنوی معنوی، به تصحیح رینولد نیکلسن، انتشارات نگاه و نشر علم، ۱۳۷۳.
- ۶- اقبال لاهوری، کلیات اقبال، به کوشش احمد سروش، انتشارات کتاب‌خانه‌ی سنایی، ۱۳۴۲.
- ۷- نصرالله منشی، کلیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.